

مجموعہ منہاجیم بنیادین علوم انسانی اسلامی

قدرت

تألیف:

دکتر منصور میراحمدی

انتشارات دانشگاه امام صادق (علیه السلام)
تهران: بزرگراه شهید چمران،
پل مدیریت
تلفکس: ۸۸۳۷۰۱۴۲
صندوق پستی ۱۵۹-۱۴۶۵۵
E-mail: isu.press@yahoo.com
فروشگاه اینترنتی:
www.ketabesadiq.ir



دانشگاه امام صادق

قدرت (مجموعه مفاهیم بنیادین علوم انسانی اسلامی) ■ مؤلف: دکتر منصور میراحمدی
ناشر: دانشگاه امام صادق (علیه السلام) ■ نمایه‌سازی: رضا دیبا ■ چاپ اول: ۱۳۹۲ ■ قیمت: ۶۵۰۰۰ ریال
شمارگان: ۵۰۰ نسخه ■ چاپ و صحافی: زلال کوثر ■ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۳۵۱-۸

همه حقوق محفوظ و متعلق به ناشر است.

سرشناسه: میراحمدی، منصور، ۱۳۴۷ -
عنوان و نام پدیدآور: قدرت / تألیف منصور میراحمدی.
مشخصات نشر: تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۲
مشخصات ظاهری: ۱۹۶ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۳۵۱-۸
وضعیت فهرست نویسی: فیا
یادداشت: بالای عنوان: مجموعه مفاهیم بنیادین علوم انسانی اسلامی.
عنوان دیگر: مجموعه مفاهیم بنیادین علوم انسانی اسلامی.
موضوع: قدرت (علوم اجتماعی) — جنبه‌های قرآنی
موضوع: قدرت (علوم اجتماعی) — احادیث
موضوع: علوم سیاسی (فقه)
شناسه افزوده: دانشگاه امام صادق (ع)
رده بندی کنگره: ۹۱۳۹۲/م/۴/ق/۱۰۴ BP
رده بندی دیویی: ۳۹۷/۱۵۹
شماره کتابشناسی ملی: ۳۲۵۱۲۷۵

فهرست مطالب

سخن ناشر.....	۹
پیشگفتار.....	۱۱
فصل ۱. چارچوب مفهومی و روشی.....	۱۵
کلیات.....	۱۵
۱. تحلیل مفهومی قدرت.....	۱۶
۱-۱. رویکرد ضد جوهرگرایانه به قدرت.....	۱۶
۲-۱. رویکرد جوهرگرایانه به قدرت.....	۱۸
۲. مؤلفه‌های قدرت.....	۲۳
۱-۲. عامل قدرت.....	۲۳
۲-۲. تابع قدرت.....	۲۴
۳-۲. هدف قدرت.....	۲۶
۳. الگوی روشی.....	۲۷
جمع‌بندی.....	۳۱
فصل ۲. مولفه‌های قدرت از دیدگاه قرآن و روایات.....	۳۳
کلیات.....	۳۳
۱. عامل قدرت در قرآن و روایات.....	۳۴
۱-۱. رابطه انسان و خدا.....	۳۴
۲-۱. رابطه انسان و دیگران.....	۳۷
۲. تابع قدرت از دیدگاه قرآن و روایات.....	۵۲
۳. هدف قدرت از دیدگاه قرآن و روایات.....	۵۶

۱-۳. اهداف مادی.....	۵۶
۱-۱-۳. برقراری امنیت.....	۵۷
۲-۱-۳. برقراری عدالت.....	۵۹
۳-۱-۳. تحقق آزادی.....	۶۲
۲-۳. اهداف معنوی.....	۶۴
۱-۲-۳. تحقق اراده الهی.....	۶۴
۲-۲-۳. هدایت.....	۶۶
۳-۲-۳. پیروزی و موفقیت.....	۶۹
جمع‌بندی.....	۷۱
فصل ۳. مؤلفه‌های قدرت در فلسفه سیاسی اسلامی.....	۷۳
کلیات.....	۷۳
۱. عامل قدرت در فلسفه سیاسی اسلامی.....	۷۶
۱-۱. فلسفه سیاسی قدیم.....	۷۶
۲-۱. فلسفه سیاسی جدید.....	۸۵
۲. تابع قدرت در فلسفه سیاسی اسلامی.....	۹۲
۱-۲. فلسفه سیاسی قدیم.....	۹۳
۲-۲. فلسفه سیاسی جدید.....	۱۰۱
۳. هدف قدرت در فلسفه سیاسی اسلامی.....	۱۰۶
۱-۳. فلسفه سیاسی قدیم.....	۱۰۶
۲-۳. فلسفه سیاسی جدید.....	۱۱۴
جمع‌بندی.....	۱۱۸
فصل ۴. مؤلفه‌های قدرت در فقه سیاسی.....	۱۲۳
کلیات.....	۱۲۳
۱. عامل قدرت در فقه سیاسی.....	۱۲۵
۱-۱. فقه سیاسی قدیم.....	۱۲۶
۲-۱. فقه سیاسی جدید.....	۱۳۶
۲. تابع قدرت در فقه سیاسی.....	۱۴۲
۱-۲. فقه سیاسی قدیم.....	۱۴۳

فهرست مطالب □ ۷

۲-۲. فقه سیاسی جدید.....	۱۵۲
۳. هدف قدرت در فقه سیاسی.....	۱۵۶
۱-۳. فقه سیاسی قدیم.....	۱۵۷
۲-۳. فقه سیاسی جدید.....	۱۶۱
جمع‌بندی.....	۱۶۷
فصل ۵. نتیجه‌گیری.....	۱۷۱
منابع و مأخذ.....	۱۷۷
نمایه.....	۱۸۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
«الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ»
(قرآن کریم. سوره مبارکه الرحمن (۵۵). آیات شریفه ۳-۱)

سخن ناشر

این واقعیت که علم ماهیتی توحیدی دارد آموزه ای سترگ برگرفته از کلام وحی می باشد، آنجا که خداوند متعال، بر «تعلیم» به مثابه «مقامی الوهی» - عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (قرآن کریم. سوره مبارکه العلق (۹۹). آیه شریفه ۵) - و «علم» به مثابه «عطیه ای الهی» - وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (قرآن کریم. سوره مبارکه طه (۲۰). آیه شریفه ۱۱۴) -، تأکید ورزیده و بدین ترتیب، اُفق تازہ را در مسیر علم اندوزی مشخص می سازد که امروزه با عنوان کلان «علم دینی» از آن تعبیر می شود.

دانشگاه امام صادق علیه السلام حسب رسالت اولیہ اش، تاکنون تلاش مستمر و گسترده ای را در دو حوزه تعلیم و تربیت، جهت عملیاتی نمودن این آرمان اصیل و کاربردی اسلام، به انجام رسانیده که ثمره آن، پرورش نسل تازہ ای از فارغ التحصیلان و انتشار مجموعه ای ارزنده از آثار در حوزه علوم انسانی اسلامی می باشد. با اینحال، باید توجه داشت که عرصه علم و علم آموزی را حدّ و اندازه ای نیست و تلاش برای توسعه مرزهای دانش در افق اصول هنجاری دین، امری مستمر و بی انتها است.

بر این اساس، معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه السلام همزمان با عملیاتی نمودن طرح‌های نخستین در زمینه طرح مباحث میان‌رشته‌ای با تأکید بر معارف اسلامی در حوزه علوم انسانی، اقدام به تدوین و اجرای طرح‌های تکمیلی‌ای نمود که سطح عالی‌تری از تولید دانش را در این خصوص دنبال می‌نماید. طرح تحقیق، تولید و انتشار مجموعه «مفاهیم بنیادین علوم انسانی اسلامی»، از جمله پروژه‌های راهبردی دانشگاه به شمار می‌آید که از نیمه دوم سال ۱۳۸۹ در دستور کار اداره کل پژوهش دانشگاه قرار گرفت و هم‌اکنون خرسند هستیم که ثمرات این جهاد علمی را می‌توانیم خدمت اساتید، دانشجویان و محققان ارجمند تقدیم نماییم.

مجموعه «مفاهیم بنیادین علوم انسانی اسلامی»، در پی آن است تا عمده‌ترین مفاهیم (درون‌دینی و برون‌دینی) را در این حوزه، به بحث، بررسی و تحلیل گذارد؛ و در این خصوص از همیاری تمامی کارشناسان برجسته و آگاه به علوم انسانی اسلامی استقبال به عمل می‌آورد. در این طرح، مفاهیم با تأکید بر اصول دینی و در چارچوب گفتمان «اسلامی» مورد بررسی قرار گرفته و سعی می‌شود تا در قالب الگویی واحد، مبانی و اصول مورد نظر و نحوه کاربرست آنها برای مخاطبان تبیین شود.

معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه السلام، ضمن درخواست از تمامی پژوهشگران متعهد و آگاه برای همکاری با دانشگاه، آمادگی خود را جهت دریافت نقدهای سازنده با هدف ارتقای متون منتشر شده در چاپ‌های بعدی اعلام می‌دارد. امید آن که شاهد تقویت و گسترش هر چه بیشتر ایده «علم دینی» در آینده نزدیک باشیم.

و الله الحمد

«أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»

(قرآن کریم. سوره مبارکه الاعراف (۷). آیه شریفه ۵۴)

معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه السلام

پیشگفتار

قدرت از دانش واژگانی است که از دیر باز مورد تأمل قرار گرفته است. تأمل در باب قدرت، تاریخی به قدمت زندگی جمعی دارد. زندگی جمعی، روابط خاصی را میان اعضای اجتماع برقرار نموده است که بی‌تردید، یکی از مهمترین آن‌ها رابطه قدرت بوده است. به همین دلیل، انسان از گذشته‌های بسیار قدیم در خصوص رابطه قدرت به تأمل پرداخته، همواره درصدد بوده است به‌گونه‌ای این رابطه را تنظیم نماید که از آن سود همگانی به دست آید. این دغدغه اگر چه از این حیث دغدغه‌ای عملی تلقی گردیده، قدرت در عرصه امر عینی را مد نظر قرار داده است، پر واضح است که از حیثی دیگر دغدغه‌ای نظری نیز محسوب می‌گردد. دلمشغولی ذهنی انسان از دیرباز نسبت به چیستی مفهوم قدرت و فهم سرشت آن، دغدغه‌ای نظری به همراه داشته است، دیدگاه‌های گوناگونی را درباره آن بدنبال آورده است. وجه اشتراک دیدگاه‌های مذکور به‌رغم کثرت و تنوع بسیار زیاد آنها، تلاش برای تحلیل مفهوم قدرت بوده است. آن گاه که تحلیل مفهوم قدرت در کانون توجه قرار گیرد، توجه به رویکردهای مختلف ضروری می‌نماید. اسلام رویکردی خاص به مفهوم قدرت دارد. این رویکرد، تحلیل مفهومی خاصی از مفهوم قدرت را به همراه داشته است. پژوهش حاضر در

صدد فهم رویکرد اسلام در تحلیل مفهوم قدرت است. این هدف به زعم نگارنده، مستلزم رویکردی درون متنی است که بر اساس آن مؤلفه‌های مفهوم قدرت شناسایی و تحلیل می‌گردد. اما از آنجا که رویکرد درون متنی، تعمیم متن را بر تافته، از متن درجه اول و متن درجه دوم در کنار هم سخن می‌گوید، تحلیل مفهوم قدرت را هم با ارجاع به منابع دینی به مثابه متن درجه اول و هم با ارجاع به آثار اندیشمندان اسلامی به مثابه متن درجه دوم ممکن می‌داند. از این رو، در کنار مراجعه به قرآن کریم و سنت و روایات معصومین علیهم‌السلام، نگاهی به آثار اندیشمندان اسلامی ضروری می‌نماید. بدین ترتیب، پس از شناسایی مؤلفه‌های مفهومی قدرت، در قدم نخست، مراجعه‌ای درون متنی و بر اساس اقتضائات آن به قرآن کریم و روایات صورت می‌گیرد و در قدم دوم، مراجعه به آثار و ادبیات اندیشمندان اسلامی. و از آنجا که اندیشمندان اسلامی با رویکردهای متعددی به فهم آموزه‌های قرآن کریم و روایات دست یازیده‌اند، توجه به این رویکردها نیز در فهم دیدگاه آنان ضروری به نظر می‌رسد. بی‌تردید، از رویکردهای متعددی در این باره می‌توان سخن گفت که مهمترین آنها را می‌توان رویکرد فلسفی، فقهی، کلامی و عرفانی دانست. بیشتر آثار و ادبیاتی که از سوی اندیشمندان اسلامی از گذشته تاکنون تدوین و ارائه گردیده است، بر اساس رویکردهای چهارگانه مذکور بوده است. با این وجود به نظر می‌رسد دو رویکرد نخست از اهمیت بیشتری در عرصه مطالعات سیاسی اسلامی برخوردار بوده‌اند. رویکرد فلسفی، سنت فلسفه سیاسی و رویکرد فقهی، سنت فقه سیاسی را در تاریخ فکر اسلامی بر جای گذاشته است. از این رو، فهم دیدگاه اسلام درباره مفهوم قدرت در کنار مراجعه به منابع اسلامی، مستلزم مراجعه به آثار فلسفی و فقهی در این باره نیز می‌باشد. چنین ضرورتی، سازماندهی پژوهش حاضر را پس از اشاره به مؤلفه‌های مفهومی قدرت و روش‌شناسی حاکم بر پژوهش، بر اساس سه فصل رقم زده است. بر این اساس، یک فصل به تحلیل درون متنی قرآن کریم و روایات درباره مفهوم قدرت اختصاص یافته

است و سپس در دو فصل جداگانه به ترتیب، تحلیل متون فلسفی و متون فقهی مورد توجه قرار می‌گیرد. از دیدگاه حاکم بر نوشتار حاضر، پس از مراجعه به قرآن کریم و روایات و آثار و متون فلسفی و فقهی سیاسی، می‌توان به تحلیل مفهومی قدرت از دیدگاه اسلام دست یافت. اگر چه آثار و متون فلسفی و فقهی به مثابه منابع اندیشه سیاسی اسلام تلقی نمی‌گردد، بی‌تردید، مراجعه به آنها می‌تواند ضمن کمک نمودن به فهم صحیح‌تر قرآن کریم و روایات به‌عنوان منابع اسلامی، نحوه شکل‌گیری تفاسیر و برداشت‌های فلسفی و فقهی را نیز نمایان سازد. از این طریق، فهم جامع‌تری از دیدگاه اسلام درباره قدرت به‌عنوان هدف اساسی پژوهش حاضر بدست می‌آید.

انجام پژوهش حاضر را وامدار نویسندگان و فرهیختگان زیادی هستم که به‌طور خاص برخورد فرض می‌دانم از مساعدت‌های ارزنده پژوهشگران ارجمند پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی در دستیابی آسان‌تر و مفیدتر به آثار و ادبیات اندشمندان اسلامی، تقدیر نمایم. از زحمات و تلاش‌های انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام و به‌طور خاص معاون محترم پژوهشی این دانشگاه جناب آقای دکتر افتخاری و همکاران محترم وی تشکر و سپاسگزاری می‌کنم، که بی‌تردید، بدون مساعدت و همکاری این بزرگواران، نشر پژوهش حاضر میسر نمی‌گردید. همچون دیگر پژوهش‌هایم، این پژوهش نیز با همدلی عزیزانم، همسر و فرزندانم، به سرانجام رسید که صبوری آنان را ارج می‌نهم.

منصور میراحمدی

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی



چارچوب مفهومی و روشی

کلیات

تحلیل مفهوم قدرت در اندیشه سیاسی اسلام مستلزم شناخت مولفه‌های قدرت در متون و منابع دینی از یک سو و تفاسیر و برداشت‌های اندیشمندان سیاسی اسلامی از سوی دیگر است. با شناخت این مؤلفه‌ها، امکان تحلیل مفهوم قدرت در اندیشه سیاسی اسلام فراهم می‌گردد. اما این مهم، در گام نخست، نیازمند شناخت مؤلفه‌های قدرت به مثابه یکی از مفاهیم اساسی اندیشه سیاسی است. شناخت این مؤلفه‌ها، چارچوبی مفهومی در اختیار می‌نهد که در درون آن مفاهیم اصلی تحقیق سامان می‌یابد. تبیین چارچوب مفهومی، نگارنده را از پرداختن به مفاهیم غیر مرتبط با موضوع تحقیق دور نگه داشته، نظم متناسب به لحاظ مفهومی بر تحقیق حاکم می‌سازد. از این رو، چارچوب مفهومی می‌تواند روش متناسبی را نیز در اختیار محقق قرار دهد که با پیمودن آن به هدف تحقیق دست یابد. روش نیز نقش بسیار مهمی در رسیدن به هدف تحقیق ایفا می‌کند و محقق را از پیمودن مسیر ناهموار و بی‌ثمر در فرایند تحقیق دور می‌سازد. از این رو، قبل از هر تحقیقی، تعیین چارچوب مفهومی و روشی آن لازم به نظر می‌رسد. چنین اهمیتی، نگارنده سطور این نوشتار را بر آن داشته است تا به صورت گذرا به

تحلیل مفهومی قدرت و استخراج مؤلفه‌های آن پرداخته، از این طریق چارچوب مفهومی و روشی خود را معین نماید.

۱. تحلیل مفهومی قدرت

قبل از تبیین مفهوم قدرت در اندیشه سیاسی اسلام، تحلیل مفهومی قدرت ضروری به نظر می‌رسد. مقصود از تحلیل مفهومی قدرت، تبیین مؤلفه‌های مفهومی آن است. چنانچه بتوانیم مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده مفهوم قدرت را تبیین نمائیم، به تحلیلی مفهومی از قدرت راه یافته‌ایم. اما این مهم مبتنی بر نگرشی جوهرگرایانه به مفهوم قدرت است. درحالیکه در رویکردهای کلاسیک و مدرن به مفهوم قدرت شاهد چنین نگرشی هستیم، در رویکرد پست مدرنی به این مفهوم، قدرت چونان دال تهی در نظر گرفته می‌شود که معنا و مدلول یابی آن امری گفتمانی تلقی می‌گردد. در ادامه با اشاره‌ای کوتاه به این دو رویکرد، به توضیح چگونگی تحلیل مفهومی قدرت بر اساس رویکرد منتخب پژوهش حاضر می‌پردازیم.

۱-۱. رویکرد ضد جوهرگرایانه به قدرت

در رویکرد ضد جوهرگرایانه و پست مدرنی به مفهوم قدرت همچون دیگر مفاهیم، رابطه ذاتی میان دال و مدلول انکار می‌گردد، از این رو، قدرت به مثابه دال از مدلول ذاتی برخوردار نمی‌باشد و تنها در بازی زبانی مدلول خود را می‌یابد. این نوع نگرش به مفهوم، قدرت رویکردی پساساختارگرایانه می‌یابد که محور آن برداشتی از رابطه مهم بین قدرت و زبان است. (استوارت. آر. کلگ، ۱۳۸۳: ۲۶۳) قدرت در این برداشت از چنان ارتباطی با زبان برخوردار می‌گردد که هویتی زبانی و گفتمانی و نه ثابت می‌یابد. هویت در چنین نگرشی امری حادث، موقتی و اکتسابی (نه معین) می‌باشد (استوارت. آر. کلگ، ۱۳۸۳: ۲۶۴) از این رو، قدرت نیز امری حادث، موقتی و اکتسابی می‌باشد و نمی‌توان برای آن مفهومی ثابت، دائمی و ذاتی تعریف

کرد. این نگرش درباره قدرت بیشتر وامدار نگرش فوکو است. فوکو به گونه‌ای کاملاً متفاوت، مفهوم قدرت را مورد تحلیل قرار می‌دهد. به عقیده وی، قدرت و مقاومت و گریزی که بر می‌انگیزد - را باید به عنوان چهره همیشگی تعامل‌های انسانی لحاظ کرد. قدرت در همه جا هست و در دسترس همگان قرار دارد (باری هیندس، ۱۳۸۰: ۱۱۵) در نتیجه تحلیل مفهوم قدرت خارج از الزامات نگرش ساختارگرایانه صورت می‌گیرد و در تمامی زوایای زندگی روزمره بصورت شبکه‌ای دیده می‌شود. از این رو، تحلیل قدرت مستلزم توجه به عنصر مقاومت است چرا که به نظر وی، در جایی که امکان مقاومت وجود ندارد روابط قدرت نیز نمی‌توانند وجود داشته باشند. (باری هیندس، ۱۳۸۰: ۱۱۶) اما آنجا که امکان مقاومت وجود دارد روابط قدرت نیز یافت می‌شود و از آنجا که مقاومت و گریزی که قدرت بر می‌انگیزد تنها در ساختارهای رسمی جامعه یافت نمی‌شود، قدرت نیز تنها در درون چنین ساختارهایی جای نمی‌گیرد. دیگر نباید سراغ قدرت را در چنین ساختارهایی گرفت و بلکه در تمامی روابط مقاومت برانگیز جامعه، قدرت نهفته است.

همانطوریکه ملاحظه می‌شود، این نگرش پساساختارگرایانه به قدرت، چرخشی زبانی در مفهوم قدرت ایجاد می‌کند؛ چرخشی که وامدار چرخشی اساسی زبانی در نظریه‌های زبانی متأخر است. در این چرخش رابطه ذاتی دال و مدلول انکار و از رابطه زبانی و گفتمانی و در نتیجه غیر ذاتی دال و مدلول سخن گفته می‌شود. بی‌تردید، قرار گرفتن تحلیل مفهومی قدرت در درون اقتضائات این چرخش، پیامدهای معرفت‌شناسانه مهمی بدنبال دارد. به گفته کلگ، «به دلیل آن که پساساختارگرایی متمایل به از بین بردن کلیه نقاط ثابت ارجاعی و مرجع است، خطرات فروافتادن در نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی وجود دارد». (استوارت . آر . کلگ، ۱۳۸۳: ۲۶۴)

پژوهش حاضر یکسره سرناسازگاری با چنین نگرشی دارد و در مقابل از موضعی غیرنسبی‌گرایانه درباره مفهوم قدرت به تحلیل آن می‌پردازد.

۲-۱. رویکرد جوهرگرایانه به قدرت

رویکرد جوهرگرایانه در دوران مدرن به قدرت، موضعی غیرنسبی گرایانه است و در نتیجه با چنین موضع گیری درباره قدرت، در برابر رویکرد پست مدرن فرا می گیرد. استیون لوکس به عنوان یکی از نویسندگان تحلیل گر مفهوم قدرت، به سه دیدگاه در این باره در چارچوب رویکرد مدرن اشاره می کند. دیدگاه نخست، دیدگاه یک بعدی قدرت نامیده می شود. این دیدگاه، متضمن تمرکز بر رفتار در موقعیت های تصمیم گیری نسبت به مسائلی است که پیرامون آن ستیزی قابل مشاهده وجود دارد، ستیزی که بیانگر اولویت های متفاوت در خط مشی است و از طریق مشارکت سیاسی آشکار می شود. (استیون لوکس، ۱۳۷۵ : ۲۰) بر طبق این دیدگاه، تحلیل قدرت مستلزم توجه به جایگاه قدرت است و جایگاه قدرت به وسیله کسانی تعیین می شود که در تصمیم گیری یعنی آنجا که یک ستیز آشکار میان شرکت کنندگان در تصمیم گیری وجود دارد، نقش اساسی دارند. این دیدگاه از این جهت یک بعدی است که تنها به تصمیم گیری توجه می کند و قدرت را در چنین جایگاهی در نظر می گیرد. در نتیجه این دیدگاه رویکردی رفتارگرایانه پیدا می کند که مطابق آن رابرت دال از مهمترین طرفداران این رویکرد، قدرت را به معنی "کنترل بر رفتار" تعریف می کند. (استوارت. آر. کلگ، ۱۳۸۳ : ۱۷) از این رو، قدرت به معنای اعمال قدرت بر دیگران است. چنانچه فردی در عرصه تصمیم گیری، رفتار دیگران را کنترل نماید، در واقع اعمال قدرت نموده است و می توان وی را برخوردار از قدرت دانست.

دیدگاه دوم، دیدگاه دو بعدی قدرت نامیده شده است. این دیدگاه از این رو، دو بعدی است که در کنار تصمیم گیری، عدم تصمیم گیری را نیز در نظر می گیرد. طرفداران این دیدگاه همچون بچراچ و براتز با نقد دیدگاه تک بعدی مبنی بر تمرکز رفتارگرایانه بر تصمیم گیری هاست، «مسیر را برای بررسی راه هایی که مانع اتخاذ تصمیم در مورد مسائلی بالقوه می شوند، فراهم می کند». (استیون لوکس، ۱۳۷۵ : ۲۷). بر این اساس، قدرت افزون بر

جایگاه قبلی اش، از جایگاه دیگری نیز برخوردار می‌گردد و آن حضور قدرت در صورت مانع تصمیم‌گیری است. در این وضعیت نباید قدرت را صرفاً در فرایند تصمیم‌گیری جستجو کرد بلکه افزون بر آن گاه قدرت در شرایط فقدان تصمیم‌گیری قابل مشاهده است. در نتیجه بر طبق این دیدگاه، به میزانی که فرد یا گروهی - آگاهانه یا ناآگاهانه - به ایجاد یا تقویت موانعی برای تجلی عمومی خط‌مشی‌های رقیب اقدام کند، آن‌گاه شخص یا گروه از قدرت برخوردار است. (استوارت. آر. کلگ، ۱۳۸۳: ۲۰) به دیگر سخن، آن‌گاه که فردی بتواند موانعی در فرایند تصمیم‌گیری ایجاد نماند، برخوردار از قدرت دانسته می‌شود.

استیون لوکس در برابر دو دیدگاه دیگر، از دیدگاه متفاوتی دفاع می‌کند. این دیدگاه سه بعدی نامیده می‌شود که در آن امکان بررسی راه‌های گوناگونی فراهم می‌گردد که توسط آن مسائل بالقوه یا از طریق عملکرد نیروهای اجتماعی و رفتارهای نهادی و یا از طریق تصمیمات افراد، خارج از سیاست نگه داشته می‌شوند. این امر در غیاب ستیز بالفعل و آشکاری که به‌طور موفقیت‌آمیز از آنان جلوگیری به‌عمل می‌آید، می‌تواند اتفاق بیفتد. (استیون لوکس، ۱۳۷۵: ۳۳) در این دیدگاه، علاوه بر تصمیم‌گیری، ستیز پنهان و منافع بالفعل کسانی که کنار زده شده‌اند نیز به‌عنوان ابعاد قدرت مورد توجه قرار می‌گیرد و به همین دلیل قدرت سه بعدی می‌گردد. از این رو، این دیدگاه نقدی اساسی بر رویکرد رفتارگرایانه به قدرت تلقی می‌شود چرا که تنها به رفتار آشکار نمی‌پردازد و بلکه رفتار و ستیز پنهان را نیز مورد توجه قرار می‌دهد. علاوه بر این، بر طبق این دیدگاه نمی‌توان فقدان نارضایتی را دلیلی بر وفاق حقیقی دانست بلکه ممکن است در روابط قدرت افراد منافع خود را اظهار ننمایند و یا حتی نسبت به آنها آگاه نباشند و از این رو، در تحلیل مفهومی قدرت باید به منافع بالفعل و ذهنی افراد نیز توجه کرد. بر این اساس، می‌توان مهمترین اختلاف سه دیدگاه مذکور را در برداشت آنها از "منافع" دانست. به گفته کلگ، در حالی که چهره نخست

قدرت یک مفهوم لیبرالی از منافع را پیش فرض می گیرد و منافع را عبارت از خواسته ها و مرجحاتی می داند که در مشارکت های سیاسی متجلی می شوند و چهره دوم قدرت نیز یک مفهوم اصلاح طلبانه از منافع را پیش فرض گرفته و منافع را نه تنها شامل تقاضاها و مرجحات بلکه شامل مقولاتی می داند که از معضل بندی کامل یا طرح شدن در سیستم سیاسی حذف شده اند، در این میان سومین چهره قدرت بر پایه یک مفهوم رادیکال از منافع شکل گرفته است. از این منظر منافع شامل تقاضاها، مرجحات و ... است که تحت شرایط ممتاز انتخاب ها، یعنی خود مختاری و استقلال انتخاب کننده، هستند . (استوارت . آر . کلگ، ۱۳۸۳ : ۲۱) بنابر این می توان دیدگاه سوم قدرت را مبتنی بر مفهوم "منافع واقعی" دانست و با این شاخصه، سطح تحلیل این دیدگاه را مشخص نمود.

استیون لوکس پس از تبیین سه دیدگاه مذکور درباره مفهوم قدرت، به تبیین مفهوم بنیادین قدرت می پردازد. از نظر وی اگر چه دیدگاه های مذکور، شاخص های متفاوتی را در تحلیل مفهومی قدرت در نظر می گیرند اما می توان وجه مشترکی را در این میان کشف نمود که در واقع هسته مشترک این تعاریف است. از نظر وی، هسته مشترک اصلی یا تصور بنیادین تمام گفتگوها در مورد قدرت این است که الف به گونه ای ب را تحت تأثیر قرار می دهد؛ اما به کارگیری این اندیشه مبنایی و علی در تحلیل زندگی اجتماعی، به چیزی بیش از این نیاز دارد؛ یعنی عمده تاً این بینش که الف به گونه ای غیر سطحی و با اهمیت بر ب اثر می گذارد. (استیون لوکس، ۱۳۷۵ : ۳۸ - ۳۷)

همان طوری که ملاحظه می شود، در تمامی دیدگاه ها، جوهره مفهوم قدرت تأثیرگذاری فردی بر فرد دیگر است اما آن چه این دیدگاه ها را از یک دیگر متمایز می کند، تبیین چرایی اهمیت این تأثیرگذاری است. در واقع، دیدگاه ها به این سؤال مشترک به گونه ای متفاوت پاسخ می دهند؛ سؤال از چرایی با اهمیت بودن تأثیرگذاری الف بر ب، همه دیدگاه ها، در تحلیل مفهوم قدرت، به تأثیرگذاری الف بر ب توجه می کنند اما آن گاه که با این

پرسش روبرو می‌گردند که چرا تأثیرگذاری الف بر ب با اهمیت است، پاسخ متفاوتی ارائه می‌کنند. استیون لوکس، خود بر این اساس، تعریف خود را از قدرت این‌گونه ارائه می‌کند:

«الف زمانی بر ب اعمال قدرت می‌کند که الف، ب را به‌گونه‌ای مخالف منافع آن تحت تأثیر قرار دهد» (استیون لوکس، ۱۳۷۵: ۴۹). بدین ترتیب، شاخص "منافع" از اهمیت زیادی در این تعریف برخوردار می‌گردد. به دیگر سخن، آن چه اهمیت تأثیرگذاری را تعیین می‌کند، در نظر گرفتن شاخص منافع است. اگر الف به‌گونه‌ای بر ب تأثیر گذارد که بر خلاف منافع ب باشد، اعمال قدرت نموده است. این شاخص از چنان اهمیتی در تحلیل مفهوم قدرت برخوردار است که باعث تمایز این مفهوم از مفاهیم مشابه وی مانند اقتدار و نفوذ می‌گردد. چنانچه تأثیرگذاری الف بر ب در حالت فقدان ستیز منافع صورت گیرد و از طریق تشویق، ترغیب و ... تحقق یابد، "نفوذ" نامیده می‌شود و الف را برخوردار از وصفی می‌سازد که "اقتدار" نامیده می‌شود. اما آن‌گاه که تأثیرگذاری الف بر ب در حالت ستیز منافع صورت گیرد و از طریق اجبار و زور تحقق یابد، "قدرت" نامیده می‌شود. بنابراین تأثیرگذاری الف بر ب در صورتی که در راستای منافع ب باشد اقتدار و نفوذ نامیده می‌شود و آن‌گاه که بر خلاف منافع ب صورت گیرد، قدرت نامیده می‌شود. بدین ترتیب، این تحلیل به مفهوم رضایت می‌انجامد چرا که اگر ب نسبت به اعمال قدرت رضایت داشته باشد اقتدار شکل می‌گیرد اما در غیر این صورت قدرت نامیده می‌شود. ورود عنصر رضایت به تحلیل مفهومی قدرت، دیدگاه لوکس را نیز در چارچوب رویکرد لیبرالی و مدرن به قدرت قرار می‌دهد که بر اساس آن قدرت مشروع یعنی مبتنی بر رضایت، اقتدار نامیده می‌شود. این نتیجه‌گیری از این رو مهم می‌نماید که استیون لوکس اگرچه نگرشی رادیکال و انتقادی نسبت به مفهوم قدرت را همچون نظریه‌پردازان مکتب فرانکفورت به نمایش می‌گذارد اما در نهایت خود نیز به دیدگاه لیبرالی قدرت نزدیک می‌شود مگر اینکه مقصود وی از موافقت با

منافع را در تأثیرگذاری الف بر ب به گونه‌ای تفسیر نمائیم که مترادف با مفهوم رضایت در نظر گرفته نشود و در این صورت وجه هنجاری آن آشکارتر می‌گردد. به هر روی، آنچه هدف این نوشتار است، کشف مؤلفه‌های مفهومی قدرت از طریق تحلیل مفهومی آن است. آنچه گذشت، گزارشی کوتاه از رویکرد مدرن به مفهوم قدرت بود که در درون آن سه دیدگاه قابل شناسایی بود. نگاهی دیگر باره به این دیدگاهها، این نکته مهم را نمایان می‌سازد که در واقع میان مفهوم (concept) و برداشت (conception) می‌توان تفکیک کرد. در این دیدگاهها مفهوم جهان شمول و واحدی برای قدرت پذیرفته شده است که عبارت از "تأثیرگذاری الف بر ب" بود. اما همانطوریکه گذشت، طرفداران دیدگاه‌های سه‌گانه در پاسخ به پرسش از چرایی اهمیت این تأثیرگذاری پاسخ متفاوتی را ارائه می‌کردند که در واقع هر یک از این پاسخ‌ها تشکیل‌دهنده یک برداشت از مفهوم قدرت بود. آنچه یک برداشت را در زمره برداشت‌های مختلف از یک مفهوم قرار می‌دهد، پذیرش جوهره آن مفهوم است و از این رو، هرگونه برداشتی از مفهوم قدرت، در صورتی در زمره برداشت‌های مختلف از این مفهوم قرار می‌دهد که "تأثیرگذاری" را به عنوان جوهره مفهوم قدرت بپذیرند. پر واضح است که چنین تحلیلی از مفهوم قدرت، مبتنی بر نگرش جوهرگرایانه بوده، با نگرش پست‌مدرنیستی که ضد جوهرگرایی است ناسازگار می‌باشد. همانطوریکه گذشت، پژوهش حاضر خارج از مفروضات نگرش پست‌مدرنیستی نسبت به مفهوم قدرت شکل گرفته، از این رو، مبتنی بر نگرش جوهرگرایانه است.

در ادامه با تکیه بر آنچه گذشت، و با تکیه بر تمایز زبان‌شناختی "مفهوم" از "برداشت"، تلاش می‌کنیم مؤلفه‌های مفهومی قدرت را که تشکیل‌دهنده مفهوم قدرت است، تبیین نموده، بر اساس آن، زمینه‌های مفهومی لازم را برای ورود به تحلیل مفهوم قدرت در اندیشه سیاسی اسلام به مثابه هدف اساسی پژوهش حاضر فراهم نمائیم. نگارنده با اذعان به امکان

چنین تفکیکی در تحلیل مفاهیم پایه فلسفه سیاسی، در نوشتارهایی دیگر به چنین امری است یازیده است.

تحلیل مفهومی آزادی در فلسفه سیاسی اسلام (منصور میراحمدی، ۱۳۸۲) و تحلیل مفهومی مردم‌سالاری دینی (منصور میراحمدی، ۱۳۸۸) برای نگارنده امکان چنین تفکیکی را نمایان ساخته، در پژوهش حاضر نیز در صدد تحلیل مفهومی قدرت بر پایه تمایز مذکور هستیم. تفکیک مذکور، لاجرم به استخراج مؤلفه‌های مفهومی قدرت نیاز دارد که در ادامه به آن می‌پردازیم.

۲. مؤلفه‌های قدرت

مفهوم قدرت از سه مؤلفه اساسی برخوردار است:

۲-۱. عامل قدرت

فردی که از توانایی تأثیرگذاری یا نفوذ بر دیگران برخوردار است، نخستین مؤلفه قدرت را تشکیل می‌دهد. عامل قدرت، دارنده چنین توانایی است؛ کسی که می‌تواند بر دیگران تأثیر گذارد و اراده خود را بر آنان تحمیل نماید. از این رو، قدرت آن گاه قابل تحلیل است که بتوان عامل آن را شناسایی نمود. چنانچه در این تحلیل، عامل قدرت فراتر از فرد و ارتباطش با دیگران در نظر گرفته شود و در برابر، ارتباط و رابطه مذکور در سطح جامعه سیاسی مورد توجه قرار گیرد، وجه سیاسی مفهوم قدرت نمایان گردیده، عامل قدرت، دولت و نهادهای زیر مجموعه آن تلقی می‌گردد. از این رو، در قدرت سیاسی، دارنده قدرت، دولت و یا فردی دانسته می‌شود که در رأس دولت قرار می‌گیرد. بنابر این، می‌توان در مفهوم قدرت سیاسی، عامل قدرت را "حاکم" معرفی کرد، هر چند که در تعاریف گوناگون از قدرت سیاسی، مصداق حاکم متفاوت دانسته شده است. به‌عنوان نمونه، از نظر هابز «بزرگترین قدرت انسانی قدرتی است که از قدرت اکثریت مردم به‌وسیله

وفاق در یک شخص طبیعی یا مدنی ترکیب یافته است که اعمال قدرت تمامی آن‌ها وابسته به اراده اوست» (باری هیندس، ۱۳۸۰: ۴۱) وی این انسان را لویاتان می‌نامد و «کسی که حامل این شخص است را حاکم می‌داند». (باری هیندس، ۱۳۸۰: ۴۳) و با توجه به اهمیت عامل قدرت در اندیشه هابز، از نظر وی «اساس اسطوره جامعه بسامان حکومت شوندگان (اتباع)، وجود فاعل بی‌منازعه‌ای است که اعمال قدرت می‌کند: ذهنیت مطلق و برتر لویاتان، اساس اجتماع سیاسی می‌باشد». (استوارت. آر. کِلِگ، ۱۳۸۳: ۱۰۶)

چنانچه تحلیل مفهوم قدرت را در تعاریف دیگر اندیشمندان سیاسی ادامه دهیم با مصادیق متفاوتی از دارندگان قدرت در جامعه سیاسی روبرو می‌شویم اما آنچه وجه اشتراک این تعاریف متفاوت است، شناسایی کانون قدرت است که از آن به "عامل" قدرت یاد می‌کنیم. در پژوهش حاضر، تلاش خواهیم کرد عامل قدرت را از دیدگاه اسلام مورد شناسایی قرار دهیم. این مهم با توجه به روشی که در پیش خواهیم گرفت، مراجعه‌ای متن محور را می‌طلبد. از این رو، با مراجعه به متون و آثار اندیشمندان مسلمان، ویژگی‌های دارنده یا دارندگان قدرت را تبیین نموده، از این طریق دیدگاه اسلام را درباره مؤلفه نخست قدرت جویا می‌شویم.

۲-۲. تابع قدرت

فرد یا افرادی که تحت تأثیر عامل قدرت قرار گرفته، وی توانایی تأثیرگذاری و نفوذ را بر آنان دارد، دومین مؤلفه مفهوم قدرت را تشکیل می‌دهد که از آن به "تابع" قدرت تعبیر می‌کنیم. تابع قدرت کسی است که اراده عامل قدرت بر وی تحمیل می‌گردد. بنابر این، بدون توجه به تابع قدرت و صرفاً با در نظر گرفتن عامل قدرت، نمی‌توان رابطه قدرت را شناسایی کرد و به تحلیل مفهومی قدرت پرداخت.

این مؤلفه نیز قابل تعمیم به قدرت سیاسی است. در تحلیل قدرت سیاسی، علاوه بر دولت یا دارندگان قدرت به‌مثابه عامل قدرت، لازم است،

افرادی که بر آنها اعمال قدرت می‌شود را نیز در نظر گرفت. اتباع یک دولت و کسانی که در چارچوب حاکمیت جامعه زندگی می‌کنند، تشکیل دهنده مؤلفه دوم قدرت سیاسی به حساب می‌آیند که می‌توان آنان را اتباع قدرت نامید. شناسایی اتباع قدرت در جامعه سیاسی، به شناسایی ماهیت قدرت در این جامعه مدد می‌رساند. چنانچه در صدد فهم ماهیت قدرت در یک جامعه سیاسی برائیم، شناسایی ویژگی اتباع قدرت در کنار عاملان قدرت، ضروری می‌نماید. این شناسایی کمک می‌کند دریابیم که قدرت در یک جامعه سیاسی از چه سرشتی برخوردار است.

در اندیشه‌های مدرن چنانچه اتباع قدرت، با رضایت خود حاکمیت را به فرد یا افرادی واگذار نمایند و از این رو، عامل قدرت، "به حق" اعمال قدرت نماید، قدرت سیاسی از وجهی دموکراتیک برخوردار می‌گردد، در غیر این صورت، سرشت قدرت استبدادی دانسته می‌شود. در اندیشه سیاسی مدرن این بحث از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بوده است و به همین دلیل، به گفته برخی نویسندگان، «وجود نوساناتی بین ایده قدرت به‌عنوان توانایی و ایده قدرت به مثابه حق، وجه گسترده و شایع اندیشه سیاسی غرب در دوره مدرن بوده است». (باری هیندس، ۱۳۸۰: ۶۵) در ایده نخست، رضایت اتباع قدرت شرط اعمال قدرت توسط عامل قدرت دانسته نمی‌شود درحالی‌که در ایده دوم، شرط اعمال قدرت رضایت اتباع دانسته شده، در غیر این صورت قدرت عامل، "حق" در نظر گرفته نمی‌شود.

در نوشتار حاضر نیز در تحلیل قدرت از دیدگاه اسلام، به تبیین دیدگاه اسلام و اندیشمندان مسلمان نسبت به تابع قدرت به مثابه مؤلفه دوم خواهیم پرداخت. این مهم، پژوهشگر را به سرشت و ماهیت قدرت از دیدگاه اسلام رهنمون خواهد ساخت. در واقع، با شناسایی تابع قدرت و ویژگی‌های آن از دیدگاه اسلام، می‌توان به این پرسش مهم امروزی پاسخ داد که قدرت از دیدگاه اسلام از چه سرشتی برخوردار است؟ آیا قدرت سیاسی از دیدگاه اسلام از وجه دموکراتیک برخوردار است؟

۲-۳. هدف قدرت

عامل قدرت بر تابع قدرت با هدف تحمیل نظر یا رأی خود اعمال قدرت می‌کند که مؤلفه سوم قدرت را تشکیل می‌دهد. هدف قدرت در واقع مؤلفه‌ای است که نشان‌دهنده جهت‌گیری عامل قدرت در اعمال قدرت است. این جهت‌گیری ممکن است مورد رضایت تابع قدرت قرار گیرد و ممکن است بر خلاف رضایت وی باشد اما آن چه مهم می‌نماید این است که هیچ اعمال قدرتی بدون هدف و غایت نمی‌باشد. از این رو، نمی‌توان به تحلیل مفهومی قدرت پرداخت مگر آنکه در کنار عامل قدرت، هدف اعمال قدرت را نیز در نظر گرفت.

شناسایی هدف قدرت نیز در فهم ماهیت و سرشت قدرت نقش ایفا می‌کند. اگر هدف اعمال قدرت از سوی عامل قدرت معطوف به خیر باشد، قدرت از ماهیت خیرخواهانه برخوردار می‌گردد اما در غیر این صورت فاقد سرشتی نیک می‌باشد. به دیگر سخن، چنانچه تحمیل نظر یا رأی عامل قدرت با هدفی خیر و معطوف به تأمین منفعت تابع قدرت صورت گیرد، این اعمال قدرت خیرخواهانه خواهد اما در صورتی که صرفاً در جهت تأمین منافع عامل قدرت باشد، فاقد چنین سرشتی است. این مؤلفه نیز بخوبی قابل استخراج در مفهوم قدرت سیاسی است. عامل چنین قدرتی بر تابع آن، نظر و رأی خود را تحمیل می‌کند و از این طریق قدرت سیاسی رادر جامعه سیاسی اعمال می‌کند. از این رو، هدف اعمال قدرت سیاسی در جامعه، تکمیل‌کننده مؤلفه‌های قدرت سیاسی در کنار عامل و تابع آن است. بدین‌سان، سرشت قدرت سیاسی نیز در گرو هدفی است که دارنده چنین قدرتی از اعمال قدرت دنبال می‌کند و به اقتضای این هدف می‌تواند ماهیت و سرشت خیرخواهانه و یا بر خلاف آن داشته باشد. در این صورت است که می‌توان از امکان هماهنگی یا عدم هماهنگی میان منافع عاملان قدرت و تابعان آن سخن گفت. و از این رو، در تمامی برداشت‌های سه‌گانه از قدرت - که گذشت - مفهوم "منافع" به‌عنوان یک مفهوم محوری مورد توجه قرار

گرفته است. مفهوم منافع، مفهومی است که به‌طور تحویل ناپذیر و غیر قابل انکاری ارزشی است (استیون لوکس، ۱۳۷۵: ۴۹) و توجه به این مفهوم و برداشت‌های مختلف از مصادیق آن نزد عاملان و تابعان قدرت، تحلیل مفهومی قدرت را خصلتی هنجاری و ارزشی می‌بخشد. اینکه کدامیک از برداشت‌ها باید مورد توجه قرار گیرد، آیا برداشت عاملان قدرت از منافع یا برداشت تابعان قدرت از منافع؟، به‌وضوح بر ماهیت قدرت تأثیرگذار است. در پژوهش حاضر، تلاش می‌کنیم با مراجعه به متون دینی و آثار اندیشمندان مسلمان، جایگاه هدف قدرت را در تحلیل مفهومی قدرت توضیح داده، تأثیرگذاری مقصود خاص آنان از "هدف" را بر شکل‌گیری برداشت خاص آنان از قدرت را تبیین نمائیم. این تلاش ضمن آن که هدف قدرت را از دیدگاه اسلام نشان می‌دهد، ماهیت قدرت را نیز آشکار می‌سازد و به این سؤال اصلی پاسخ می‌دهد که مرجع شناسایی هدف قدرت چیست؟ عاملان یا تابعان قدرت؟ اما قبل از تطبیق مؤلفه‌های سه گانه قدرت در اندیشه سیاسی اسلام، اشاره‌ای گذرا به الگوی روشی نوشتار حاضر لازم به‌نظر می‌رسد.

۳. الگوی روشی

از تحلیل مفهومی قدرت و توضیح مؤلفه‌های سه گانه آن: این تعریف از مفهوم قدرت بدست آمد:

«توانایی تأثیرگذاری یا نفوذ یک فرد یا یک نهاد (عامل قدرت) بر دیگران (تابع قدرت) به منظور تحمیل نظر و رأی خود بر آنان (هدف قدرت)».

استخراج دیدگاه اسلام درباره مؤلفه‌های سه گانه مذکور و تعیین عامل، تابع و هدف قدرت از دیدگاه اسلام، مستلزم استخدام الگوی روشی مناسبی است. این الگوی روشی لاجرم خصلتی تفسیری دارد. تفسیری بودن این روش از این رو ضروری است که مراجعه به متون و منابع اسلامی

گریزناپذیر می‌نماید. اما آنچه مهم است، مقصود از متون و منابع مذکور است. بی‌تردید، قرآن کریم و سنت تشکیل‌دهنده متون و منابع اصلی اسلام به حساب می‌آیند. اما در کنار این دو، متون اندیشمندان و عالمان دینی نیز می‌تواند به مثابه متون تفسیری این دو منبع مورد توجه قرار گیرد. از این رو، در پژوهش حاضر، افزون بر کشف دیدگاه مکنون در قرآن و سنت در خصوص مؤلفه‌های سه گانه قدرت، به استخراج دیدگاه اندیشمندان و عالمان دینی در این باره نیز می‌پردازیم. اما فرایند کشف و استخراج مذکور بی‌تردید نیازمند الگوی روشی مناسبی است که به زعم نگارنده، روش تفسیری است.

مقصود از روش تفسیری، روشی است که با بکارگیری قواعد زبانی در صدد فهمی معتبر از قرآن کریم و سنت به مثابه متون دینی و از افکار اندیشمندان مسلمان به مثابه مفسران متون دینی است. آن‌گاه که این روش در صدد فهم قرآن کریم و سنت است، لاجرم خصلتی اجتهادی می‌یابد. تفسیر اجتهادی، تلاشی فکری بر اساس اصول و قواعد زبانی معطوف به فهم است. درحالیکه اجتهاد، در عرف فقها نهایت سعی و کوشش در به دست آوردن احکام شرعیه است، (محقق حلی، ۱۴۰۳: ۱۷۹)، تفسیر اجتهادی نهایت سعی و کوشش در بدست آوردن فهمی معتبر از متون دینی است. وجه اشتراک اجتهادی متن محور بودن و در نتیجه مبتنی بودن بر اصول و قواعد اجتهادی است و وجه افتراق آن دو در این است که اجتهاد معطوف به کشف احکام شرعی است اما تفسیر اجتهادی معطوف به فهم آموزه‌های شرعی متون دینی است. از این رو، درحالیکه مجتهد با مراجعه به متن و بکارگیری اصول و قواعد اجتهادی در صدد کشف احکام شرعی مکلفان است، مفسر با رویکرد اجتهادی با مراجعه به متن و بکارگیری این اصول، در صدد رفع ابهام از متن و نائل شدن به فهمی معتبر از متن است. بر این اساس، تفسیر اجتهادی اگر چه متفاوت از اجتهاد به مفهوم مصطلح است اما رویکرد حاکم بر این تلاش فکری، رویکرد اجتهادی است. مقصود

از این رویکرد، رویکردی است که مبتنی بر پیش فرض‌های چهار گانه زیر است:

اول. مرجعیت متون دینی

اجتهاد نوعی فعالیت عقلانی است که مبتنی بر پذیرش مرجعیت متون دینی است. اجتهاد مرجعیت قرآن کریم و سنت را به مثابه متون دینی برسمیت می‌شناسد. مقصود از مرجعیت، پذیرش حقانیت و اعتبار این دو متن دینی است. اجتهاد الگویی روش‌شناختی است که قرآن کریم را کلام الهی دانسته؛ کلامی که اگر چه الهی و فرا بشری است و در نتیجه از تقدس برخوردار است، اما قابل فهم برای بشر است. در این الگوی روش‌شناختی، بدلیل وجود آیات متشابه در قرآن کریم و یا نپرداختن این کتاب مقدس به برخی جزئیات زندگی، ضرورت سنت به مثابه مفسر قرآن کریم و یا به مثابه منبع تشریعی در کنار قرآن کریم، به رسمیت شناخته می‌شود.

دوم. زبانی بودن متون دینی

قرآن و سنت به مثابه متون دینی، از خصلت زبانی برخوردار می‌باشند. زبانی بودن متون دینی به مفهوم پیوند این متون با قواعد زبانی و ادبیات زبان عربی است. به همین دلیل یکی از مباحث بسیار مهم در اصول فقه، مباحث الفاظ است که در آن انواع دلالت‌های الفاظ مورد بررسی قرار می‌گیرد. (به‌عنوان نمونه رک: محمد باقر صدر، ۱۴۱۷) اجتهاد مستلزم بکارگیری قواعد زبانی می‌باشد.

سوم. خطاپذیری فهم اجتهادی

اجتهاد فعالیت عقلانی و در نتیجه خطاپذیر است. بر اساس ایده تخطئه در مکتب تشیع، اجتهاد از آنجا که بر آمده از تلاش و کوشش عقلانی مجتهد بر پایه اصول و قواعد زبانی است، لاجرم همچون تمامی فعالیت‌های عقلانی امری خطاپذیر است. از این رو، نمی‌توان فهم بر آمده از این فعالیت عقلانی را لزوماً فهمی منطبق بر واقع دانست، در عوض همواره باید امکان خطا رفتن این فعالیت عقلانی را پذیرفت.

چهارم. اعتبار فهم اجتهادی

فهم اجتهادی مجتهد اگر چه خطاپذیر است اما چنانچه بر اساس اصول و قواعد اجتهادی بدست آمده باشد، فهم مذکور معتبر دانسته می‌شود. به دیگر سخن، اگر چه فهم اجتهادی، فهمی یقینی به حساب نمی‌آید اما ظن و گمان حاصل از این فهم با دلایل متعدد اصولی معتبر دانسته می‌شود. بنابر این، اجتهاد فعالیتی است که در صدد دستیابی به حقیقت و معرفت حقیقی است اما دستیابی به حقیقت و چنین معرفتی به‌طور قطعی ممکن است حاصل نگردد، هر چند که این معرفت غیر قطعی معتبر دانسته می‌شود. در نتیجه، اجتهاد فعالیتی مبتنی بر ایده حقانیت و اعتبار متون دینی است که در آن مجتهد با بکارگیری قواعد زبانی به فهمی نائل می‌شود که اگر چه فهمی یقینی به حساب نمی‌آید اما از اعتبار برخوردار است. آن گاه که این رویکرد بر تفسیر حاکم شود و مفسر با بکارگیری این رویکرد به سراغ قرآن و سنت رود، الگوی روشی حاکم بر چنین فعالیتی تفسیر اجتهادی نامیده می‌شود.

اما آن گاه که روش تفسیری ناظر به فهم افکار و آراء اندیشمندان مسلمان باشد، این روش معطوف به "فهم فهم" بوده و فهم افکار اندیشمندان مسلمان به مثابه "مفسران متون دینی" مورد توجه قرار می‌گیرد. از آنجا که فهم افکار اندیشمندان مسلمان می‌تواند در رسیدن به فهمی معتبر از متون دینی یاری رساند، در کنار تفسیر اجتهادی مبتنی بر متن، بکارگیری روش تفسیری نیز ضروری می‌نماید. به دیگر سخن، در تفسیر اجتهادی، محقق خود در جایگاه مفسر متون دینی قرار می‌گیرد و تلاش می‌کند به فهم معتبر از متون دینی راه یابد اما در روش تفسیری محقق تلاش می‌کند به فهم فهم مفسران متون دینی دست یابد. این فهم بی‌تردید، کمک شایسته‌ای به محقق نموده تا فهمی معتبر از متون دینی را بدست آورد.

در پژوهش حاضر، به منظور فهم دیدگاه اسلام درباره قدرت و مؤلفه‌های آن، پیمودن هردو مسیر ضروری به نظر می‌رسد. پژوهشگر در این

پژوهش، تلاش می‌کند نخست با تکیه بر اصول و قواعد اجتهادی به فهمی از قرآن و سنت درباره قدرت و مؤلفه‌های آن دست یابد اما در مرحله دوم، به سراغ اندیشمندان مسلمان به مثابه مفسران این متون دینی رفته و فهم آنان از قدرت و مؤلفه‌های آن را در اسلام توضیح می‌دهد. از آنجا که در سنت اسلامی، دو رویکرد اساسی در میان اندیشمندان مسلمان، رویکرد غالب به حساب می‌آید، در این مرحله به تفکیک رویکرد فیلسوفان مسلمان و فقیهان مورد بررسی قرار می‌گیرد. بیشتر اندیشمندان مسلمان یا با رویکرد فلسفی به بحث قدرت و مؤلفه‌های آن پرداخته‌اند و یا با رویکرد فقهی و از این رو، تفکیک این دو رویکرد ضروری می‌نماید. بی‌تردید، مطالعات اسلامی درباره قدرت با رویکردهای دیگری همچون عرفان و کلام نیز صورت گرفته است اما این دو رویکرد با وجه سیاسی در مقایسه با دو رویکرد فلسفی و فقهی رویکرد غالب نبوده، ثانیاً ضرورت رعایت اختصار، تحلیل قدرت در این پژوهش را به سه حوزه نص، فلسفه و فقه محدود نمود. بی‌تردید، با مطالعه این سه حوزه، می‌توان به دیدگاه متون دینی و دو تفسیر فلسفی و فقهی از آموزه‌های مکنون در آنها دست یافت و بر اساس آن دیدگاه اسلام را درباره مفهوم قدرت توضیح داد.

جمع‌بندی

از آنچه گذشت، رویکرد پژوهش حاضر در بررسی مفهوم قدرت، مؤلفه‌های قدرت و نیز الگوی روشی حاکم بر پژوهش آشکار گردید. رویکرد این پژوهش رویکرد پست مدرن به مفهوم قدرت نبوده، در قالب رویکردی مدرن مفهوم قدرت را بررسی می‌کند. بر اساس این رویکرد، در تبیین مفهوم قدرت موضع جوهرگرایانه ضروری می‌نماید که بر طبق آن می‌توان به جوهر مفهوم قدرت راه یافت. در این تحلیل، مؤلفه‌های جوهری قدرت قابل استخراج است که در پژوهش حاضر سه مؤلفه عامل، تابع و هدف قدرت مورد شناسایی قرار گرفتند. از این رو، لازم است در تحلیل مفهوم

قدرت به تبیین دیدگاه اسلام در باره این سه مؤلفه پرداخت. اما برای رسیدن به این مهم برخورداری از الگوی روشی مناسب ضروری می‌نماید. الگوی روشی پژوهش حاضر، الگوی تفسیری است. بر طبق توضیحات گذشته مبنی بر دو سطحی بودن روش تفسیری برای نیل به دیدگاه اسلام درباره قدرت، پژوهش حاضر در سه مرحله تنظیم می‌گردد. در مرحله اول، قدرت و مؤلفه‌های آن از دیدگاه قرآن کریم و روایات توضیح داده می‌شود. در مرحله دوم، دیدگاه فیلسوفان مسلمان درباره قدرت و مؤلفه‌های آن بررسی می‌گردد و در نهایت، به بررسی دیدگاه فقیهان درباره قدرت و مؤلفه‌های آن پرداخته می‌شود.